

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا (س)
سال سی ام، دوره جدید، شماره ۴۵، پیاپی ۱۳۵، بهار ۱۳۹۹ / صفحات ۳۳-۹

شیخ جعفر صفوی: شخصیتی مشهور، اما گمنام در سنت صفویان^{۱،۲}

علی سالاری شادی^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۵/۰۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۲/۰۳

چکیده

به طور عام در سنت خاندان و حاکمیت صفوی، تعداد زیادی از سابقین این خاندان با عنوان مشایخ صفوی، از شیخ صفی تا شاه اسماعیل، از احترام ویژه و موقعیت قدیس گونه ای برخوردار بوده اند، اما در میان اعضای این خاندان شیخ جعفر صفوی فرزند خواجه علی، حالتی خاص و منحصر به فرد و استثنائی دارد. این عضو خاندان صفوی نه تنها در سنت تاریخی- روایی و خاندانی- حکومتی صفویان جایگاهی ندارد، بلکه به طور واضح و بارزی کینه توازنه مورد نفرت واقع شده بود. در حالی که این شیخ صفوی تا حد زیادی مورد توجه حاکمیت های معاصر بوده و از احترام فراوانی برخوردار بوده است. علاوه بر آن، منابع معاصر تیموری و ترکمانی نیز با لحنی مساعد و مناسب و با تکریم از وی یاد کرده اند. لذا در این میان تناقض خاصی وجود دارد. منابع صفوی با ابهام و اجمال فراوان و با اغراق و مبالغه، این موضع گیری خصمانه را در راستای امر تعیین جانشینی و مخالفت شیخ جعفر با جایگزینی جنید مطرح کرده اند که ضمن آن، با حرارت خاصی پای جهان شاه قراقویونلو را نیز به این ماجرا کشانده اند؛ تا جایی که خروج جنید از اردبیل را به وی منتسب کرده اند. حال با توجه به این تناقضات و ابهامات، آیا ادعاهای منابع و سنت صفویان درباره امر جانشینی و حقانیت جنید مبدأ و منشأیی دارد؟ آیا به راستی شیخ جعفر مرتکب رفتار ساختارشکنانه ای در خاندان صفوی شده است؟ نگارنده این مقاله در صدد است ضمن بیان مقام و موقعیت این شیخ صفوی، چرایی و چگونگی مقابله او با جنید و تبعات آن را مورد بررسی قرار دهد.

واژه های کلیدی: صفویان، شیخ جعفر، جنید، جهان شاه، اوزون حسن، حیدر صفوی

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/HII.2020.26951.2040

۲. این مقاله برگرفته از طرح پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی با عنوان «بازخوانی تناقضات و ابهامات درباره احوال و روند جانشینی خاندان صفوی از خواجه علی تا شاه اسماعیل (با تأکید بر نقد ادعاهای مورخان و مستشرقان درباره طریقت و نهضت صفوی)» است.

۳. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه ارومیه؛ A.salarishadi@urmia.ac.ir

مقدمه

در میان اعضای خاندان صفوی که حاکمیت صفوی و منابع مربوط به آن دوره با بی‌اعتنایی خاصی از آن گذشته‌اند و توجه چندانی به آن نکرده‌اند، شیخ جعفر صفوی است که در سنت مرسوم صفویان مورد بی‌اعتنایی و بی‌مهری جدی و حتی گاهی مورد حمله کینه‌ورزانه قرار گرفته است. این شیخ برخلاف سایر اعضای خانواده صفوی که در منابع رسمی صفوی با اغراق و مبالغه فراوانی از آنها یاد شده، در مظان اتهام و در بوته گمنامی واقع شده است. منابع صفوی به ندرت و گاهی از سر ناچاری و با ناخرسندی شدید از وی یاد کرده‌اند. در حالی که او جایگاه خاصی در خاندان صفوی و در عصر خود داشت. حال مسئله این است که چرا در سنت مرسوم صفویان از این شیخ با لحنی نامناسب و بی‌وجه یاد می‌شد؟ این شیخ صفوی چه جایگاهی در عصر خود داشته و در آن جایگاه به چه اقداماتی دست زده است؟ چرایی و اختلاف او با جنید به چه عواملی باز می‌گشت؟ چرا جنید نتوانست در برابر او مقاومت ورزد؟ قبل از پرداختن به موضوع، باید خاطر نشان کرد که برای نوشته پیش رو پیشینه تحقیق خاصی وجود ندارد، جز همان موارد عام و کلیشه‌ای منابع صفوی که با لحنی خصومت‌آمیز به وی پرداخته‌اند و محققان معاصر نیز کم‌وبیش تا حد زیادی همان خط و ربط را ادامه داده‌اند و حتی گاهی از وی هم یاد نکرده‌اند. بدین ترتیب، این بررسی فاقد پیشینه تحقیقی و حتی توصیفی و تکمیلی به معنای مرسوم آن است.

شیخ جعفر صفوی: شخصیت، احوال و مناسبات

بر اساس نوشته ابن‌ابدال زاهدی، ترتیب اسامی فرزندان ذکور خواجه‌علی به صورت شیخ جعفر (بزرگ‌ترین)، عبدالرحمن و سپس شیخ ابراهیم (کوچک‌ترین) بوده است (زاهدی، ۱۳۴۳: ۴۹-۵۰). شیخ جعفر علاوه بر اینکه ارشد اولاد خواجه‌علی بود، نسبت به ابراهیم که از بیماری‌های مختلف رنج می‌برد، از سلامتی برخوردار بود و عمر نسبتاً طولانی او نیز مؤید این ادعاست. مهم‌تر از همه این موارد، شیخ جعفر فاضل‌تر و دانشمندتر از سایر اعضای شناخته شده خاندان صفوی، از جمله مشایخ آنها از صفی‌الدین تا حیدر بوده است. مؤلف سلسله‌النسب صفوی که طبق سنت مرسوم صفویان، چندان دلخوشی از شیخ جعفر نداشته، به صراحت ناچار به این اعتراف بوده است که: «شیخ جعفر رحمة الله علیه که در علوم ظاهره درجه کمال داشت و هیچ یک از مشایخ سلسله صفویه به فضل و دانش او نبودند» (زاهدی، ۱۳۴۳: ۴۹-۵۰). تأکید او بر «علوم ظاهره» بدین معناست که مشایخ پذیرفته شده در سنت مرسوم صفوی، دارای علم باطنی - لدنی بوده‌اند و به نوعی با شیخ جعفر تفاوت داشته‌اند. در

این بیان نوعی تعریض هم نهفته است. منابع صفوی از این شیخ کمترین آگاهی‌ها را به دست داده‌اند. تولد و مرگ او نیز در حاله‌ای از ابهام قرار دارد، یا دست کم مطلب خاصی از وی به دست نمی‌آید. البته برخلاف سکوت منابع صفوی، او تنها شیخ صفوی بوده است که بیشتر منابع معاصر تیموری و ترکمانی، مانند *مطلع السعدین* و *تاریخ دیاربکر* از وی و نقش او در حوادث یاد کرده‌اند. هیچ یک از اعضای خاندان صفوی، خارج از چارچوب منابع قالبی صفوی، این‌گونه مورد اشاره قرار نگرفته‌اند.

درواقع، او تنها شیخ صفوی است که نه در سایه بقعه و خانقاه و ثروت و املاک صفویان، بلکه به سبب شخصیتش مورد توجه بوده است. ابوبکر طهرانی مورخ عصر اوزون‌حسن که هیچ یادی از صفویان و حتی جنید (داماد سلطان آق‌قویونلو) ندارد، از شیخ جعفر به عنوان شیخ‌الاسلام اعظم یاد کرده (ابوبکر طهرانی، ۱۳۵۶: ۵۲۱) و در جایی دیگر او را «شیخ تقوی پناه» نامیده است (همان، ۶۷). علاوه بر انتساب این القاب، در مواردی دیگر نظیر وقف‌نامه‌ای از جهانشاه و زینب بیگم خاتون، با احترام و القاب خاصی نظیر «جناب شیخ‌الاسلام اعظم، مرشد طوایف الامم و... جامع‌العلوم و الحکم و...» از همین شیخ جعفر یاد کرده‌اند (ن.ک: روملو، ۱۳۸۴: ۶۰۱/۲). با توجه به القاب موجود در آن وقف‌نامه‌ها و همچنین القابی که ابوبکر طهرانی مؤلف *تاریخ دیاربکر* به او نسبت داده، تأییدی بر نظر ابن‌ابدال زاهدی است که او را فاضل‌ترین شیخ صفویان دانسته است. از طرفی، لقب شیخ‌الاسلام اعظم بیشتر مفهوم و معنایی فقیهانه-محدثانه دارد تا مفهومی صوفیانه. در مجموع، دربار و دستگاه جهانشاه قراقویونلو احترام خاصی برای شیخ جعفر قائل بوده‌اند و حتی با او مناسبات خویشاوندی نیز داشتند.

حال باید پرسید که (براساس ادعای جانشین‌گزینی در خاندان صفوی) با وجود فضل آشکار او بر ابراهیم، علت عدم انتخابش به عنوان جانشین از سوی خواجه‌علی، یعنی همان جانشینی مرسوم و ادعایی خاندان صفوی که درواقع، همان متولی بقعه و حفظ و پاسداری از آن همه اموال و املاک بود، به چه عواملی بازمی‌گردد؟ علاوه بر آن، در خاندان صفوی موضوع و قضیه از چه قرار بود که با وجود شیخ جعفر، ابراهیم ششمین پسر خود جنید (نه حتی دیگر فرزندان بزرگ‌تر) را به جانشینی برگزید؟ شاید واقعیت آن باشد که مورخان صفوی با هدفی خاص درصدد ارائه سرگذشتنامه فرضی از صفویان بوده‌اند تا مسئله جانشینی را با بزرگ‌نمایی مطرح کنند. این موضوع جانشینی ادعایی، شاید پس از صدرالدین اهمیت خود را از دست داده بود یا اینکه معنا و مفهوم خاصی جز تولیت همان بقعه نداشته است. از طرفی، در همین راستا سؤال اساسی این است که آیا ابراهیم این توانایی را داشت تا شیخ جعفر را به کلی نادیده

انگارد؟ به هر حال چرا خواجه‌علی با وجود جعفر، ابراهیم را به جانشینی منصوب کرد؟ آیا چنین موضوعی وقوع یافته یا تنها تاریخ‌سازی مورخان صفوی و سنت مرسوم آن خاندان بوده است؟ احتمالاً طرح ادعای جانشینی بیشتر به عنوان موضوعی درون‌خانوادگی و امری پسینی و ادعایی در روزگار حاکمیت صفوی بوده است تا سابقه این خاندان را در سلسله توارث جانشینی محقانه جلوه دهد. آیا واقعاً ابراهیم جنید را جانشین کرد یا اینکه این ادبیات مرسوم تکراری صفویان است که حتماً شیخ متوفا باید جانشین، آن هم از میان فرزندان بدون ترتیب خاصی داشته باشد؟ اینکه محققان معاصر از طریقت صفوی و مریدان بی‌شمار آنها یاد می‌کنند، بسی جای شگفتی است که هیچ گزارش در دست نیست که ناشی از اعتراض به این شیوه جانشینی و یا هرگونه شکاف و انشقاق باشد. گویا انتخاب جانشین به صورت مطلق در اختیار شیخ متوفای صفوی و از پدر به پسر بوده است.

به هر حال، در عصر ابراهیم و جنید نادیده انگاشتن شیخ جعفر امکان نداشت؛ هرچند که منابع و سنت صفویان در نادیده‌انگاری او تلاش کرده‌اند. در واقع، شیخ جعفر بعد از ابراهیم و حتی در ایام او مصدر امور این خاندان بود. از جمله قمی نوشته است عم جنید یعنی شیخ جعفر با وی در نزاع بود. براساس گزارش همین منبع و منابع دیگر، شیخ جعفر با دخالت جهان‌شاه، در آستانه مقدسه صفویه دخل تمام یافت (قمی، ۱۳۵۹: ۳۴/۱؛ جناب‌دی، ۱۳۷۸: ۹۲). ادعای مورخان صفوی را که اعتقاد به مداخله جهان‌شاه دارند، نباید جدی و راست انگاشت. بی‌شک شخصیت و سابقه شیخ جعفر به گونه‌ای بود که جنید نمی‌توانست در برابر او مقاومت کند و هیچ دلیلی در دست نیست که تصور شود جنید اهمیت و لیاقت بیشتری از شیخ جعفر داشته است. حتی گویا در حیات ابراهیم، شیخ جعفر از او متنفدتر بوده است. البته شیخ جعفر نیز بسان سایر صفویان، برای رابطه حسنه با حاکمیت‌های عصر تلاش می‌کرد. مناسبات حسنه او با قراقویونلوها حتی تا پیوند خویشاوندی و ازدواج هم کشیده شد و یکی از دختران جهان‌شاه به عقد ازدواج قاسم پسر شیخ جعفر درآمد (روملو، ۱۳۸۴: ۶۰۱/۲). او دست کم در مرتبه‌ای قرار داشت که جهان‌شاه دخترش را به عقد ازدواج فرزند وی درآورد. این موضوع ارتباطی به خانقاه و بقعه صفویان نداشت. منابع از مناسبات حسنه و اهمیت شیخ جعفر در نزد جهان‌شاه یاد کرده‌اند. این موضوع احتمالاً به شخصیت علمی و فرهنگی شیخ جعفر باز می‌گردد، نه چیزی دیگر. به هر حال، از نظر سنت خانوادگی و روایی صفوی، این وضعیت غیر متعارف بود؛ زیرا شیخ جعفر در سنت رسمی صفویان جانشین نیست، بلکه تا حدی غاصب تلقی می‌شود.

گفتنی است شیخ جعفر تا سقوط قراقویونلوها به دوستی با آنها پایبند بود و حتی پس از

واقعه شکست و قتل جهانشاه، نسبت به آنها وفادار ماند. حسن علی فرزند جهانشاه پس از شکست جهانشاه از اوزون حسن، برای مدتی سرگردان شد و به شیخ جعفر پناه برد (ابوبکر طهرانی، ۱۳۵۶: ۴۶۷). شیخ جعفر نیز همراه با حسن علی فرزند متواری جهانشاه، به محضر سلطان ابوسعید تیموری در سلطانیه شتافت. حسن علی ضمن ارسال نامه استغاثه گونه به ابوسعید تیموری، از بخت بد خود و پدرش شکایت کرد. گویا سلطان ابوسعید به سادگی حاضر به پذیرش حسن علی نشد، اما شیخ جعفر او را متقاعد کرد که به حمایت از وی بپردازد (ابوبکر طهرانی، ۱۳۵۶: ۴۶۷؛ غفاری قزوینی، ۱۳۴۳: ۲۵۱). نوع و چگونگی مواجهه و پذیرش سلطان ابوسعید تیموری درباره شیخ جعفر حاکی از حرمت و تکریم خاصی بود که در حق وی روا داشت. در ابتدا میان سلطان ابوسعید تیموری و شیخ جعفر «صحبتی طولانی مشحون بنصایح واقع شد و وظایف تعظیم و ترحیب بظهور پیوست» و در ادامه، شیخ جعفر در نهایت احترام به اردبیل بازآمد و در پی او سلطان ابوسعید تیموری به اردبیل وارد و در خانقاه شیخ صفی الدین مهمان شیخ جعفر شد. او برای سلطان ضیافتی شاهانه تدارک دید و در آن «مجالست کردند و از هر باب گفتند و طعام فراخور احوال اقوام کشیدند و بعد از انقضای صحبت، سلطان به اردو عائد گشت» (ابوبکر طهرانی، ۱۳۵۶: ۴۶۹-۴۷۰).

در مجموع، شیخ جعفر اهل گفت و گو و مذاکره بود و از فحوای آن مقدار از زندگی او که بیان شده، استنباط می شود که شخصیتی متنفذ داشت و حاکمان حرف و نظرش را می پذیرفتند و گویا فردی صالح و خیرخواه نیز بود و از شفاعت خواهی برای دیگران کوتاهی نمی کرد؛ هرچند خالی از جاه طلبی و فرصت طلبی در راستای منافع خود نبود. او در آن ایام، محترمانه در عصر سه حاکمیت قراقویونلو، تیموریان و آق قویونلوها زندگی کرد و این بیشتر به شخصیت علمی و فرهنگی و خیرخواهی او باز می گشت، نه منسوب بودنش به بقعه اردبیل؛ زیرا در سنت صفویان او در آنجا جایگاهی نداشت.

با سقوط جهانشاه و قراقویونلوها و استیلای آق قویونلوها، این بار شیخ جعفر به ادامه مناسبات حسنه با سلسله و حاکمیت جدید همت گمارد. او با وجود وفاداری فراوان به سلسله پیشین قراقویونلو و همچنین ابوسعید تیموری، در ایجاد رابطه حسنه با حکومت جدید لحظه ای درنگ نکرد و حتی برای «امیره سلطان استاره» - که از مخالفان اوزون حسن و متحصن قلعه «شندان» بود - شفاعت کرد که مورد موافقت قرار گرفت (ابوبکر طهرانی، ۱۳۵۶: ۵۲۱). اینکه با وجود مناسبات حسنه او با دو سلسله پیشین و دشمن اوزون حسن، همچنان مورد احترام سلطان جدید بود، حاکی از شخصیت متنفذ شیخ جعفر است. از طرفی، شیخ جعفر نمونه ای بارز از اعضای خاندان صفوی است که با هر حکومتی دم خور و همگام می شدند. این

اصلی‌ترین سیاست خاندان صفوی بود و تداوم وضعیت آنها به همین همراهی و همگامی - و نه مخالفت با حکومت‌ها - نهفته است. در این میان، شیخ جعفر برخلاف مناسبات گنگ و مملو از ابهام مشایخ پیشین با حاکمیت‌های عصر که بیشتر ادعایی و فرضی بوده است، به شکل واضح و مؤثر با سه حاکمیت عصر یعنی قراقویونلوها، تیموریان و آق‌قویونلوها مناسبات حسنه برقرار کرد. با این وضعیت، چنین شخصیتی بی‌تردید در منازعات درون‌خانوادگی نیز برتری خود را نشان خواهد داد و به راحتی می‌تواند باعث آوارگی مدعیانی چون جنید شود.

البته در همان سنت ادعایی صفوی درباره کیفیت جانشینی ابراهیم برادر شیخ جعفر، موارد ابهام کم نیست که امکان طرح این موضوع در این مختصر وجود ندارد. از طرفی، گویا در ایام ابراهیم مشهور به «شیخ شاه» که به مدت نوزده سال (۸۳۲-۸۵۱ق) پس از پدرش خواجه‌علی زنده بود، شیخ جعفر در قیاس با ابراهیم برتر و مشهورتر بوده است. حال بر اساس ادعای منابع صفوی، پس از مرگ ابراهیم (متوفای ۸۵۱) جنید جانشین پدر شد. این ادعای صفویان است و صحت و سقم آن معلوم نیست. حال باید پرسید کدام منابع مستقل به جز منابع صفوی ادعای جانشینی جنید را مطرح کرده‌اند؟ اصولاً جنید باید جانشین چه چیزی می‌شد؟ چرا در روند خاندان صفوی این مسئله - بر فرض صحت - بدون توجه به توانایی فرد، باید از پدر به پسر بدون نظم و قاعده خاصی منتقل می‌شد؟ آیا این همه ادعاهای سلسله جانشینی ساخته و پرداختهٔ پسینی صفویان و تبلیغ دروغین برای ایجاد یک سنت مرسوم و مشروع و تاریخ‌بخشی خانوادگی نبود؟ حال با این وضعیت، ابراهیم ششمین فرزند خود یعنی جنید را به همان جانشینی مبهم و بدون تعریف وظایفی خاص برگزید که در واقع، معلوم نبود جنید باید چکار می‌کرد و ملاکش از این انتخاب چه بود؟ در این میان، تکلیف شیخ جعفر چه می‌شد؟ موضع‌گیری این شیخ معروف و حتی زیرک با این انتخاب چه می‌توانست باشد و اصولاً انتظار چه واکنشی از وی می‌رفت؟ به هر حال، شکی نیست که شیخ جعفر با جنید به شدت مخالفت ورزید. ولی‌قلی شاملو نیز اشاره کرده که روزی چند شیخ جعفر عم آن حضرت در جانشینی برادر با او منازعه کرده است (شاملو، ۱۳۷۱: ۳۱/۱). از این رو، غفاری قزوینی وی را مصحف غم خوانده است.

هر چه که هست، مناسبات شیخ جعفر و جنید نیز در نوع خود پردهٔ دیگری از اختلاف خانوادگی صفوی بر سر آن همه میراث و املاک و سوسه‌برانگیز را برملا می‌سازد. اگر شیخ جعفر ملاحظهٔ برادر یعنی ابراهیم را داشت، لزومی به حفظ همان حرمت برای برادرزاده‌اش جنید نبود. با وجود این انتخاب، آنچه در عمل رخ داد این بود که جنید نتوانست جانشینی خود را با وجود جعفر به منصف ظهور برساند و این ثابت می‌کند که موضوع جانشینی موروثی

ادعایی چندان اهمیتی نداشته است؛ زیرا با وجود هواخواهی شدید منابع صفوی از جنید، در عمل مخالفت خاصی از سوی هواداران نظام جانشینی موروثی (جنیدیان) علیه رفتار و موضع‌گیری شیخ جعفر گزارش نشده است، یا خبری از انشقاق در میان آن همه مرید بی‌شمار (ادعایی) خاندان صفوی در دست نیست. از آنجا که هیچ خبری درباره تنش یا سردرگمی این همه مریدان گزارش نشده است و گویی موضوع بی‌سروصدا سامان گرفت، حال سؤال این است که در این مقطع مرشد و مراد مریدان خاندان صفوی شیخ جنید بوده یا جعفر؟ به هر حال این نکته مهمی است.

حال باید پرسید واقعاً اختلاف جنید و شیخ جعفر بر سر چه مسئله و موضوعاتی بوده است؟ معمولاً اختلافات خانوادگی مرسوم روزگار بیشتر بر محور ارث و میراث و موقعیت اقتصادی است که ثروت و املاک فراوان و سوسه‌انگیز صفویان خود به سهولت می‌توانست مایه نزاع و تخاصم شود. آیا اختلاف بر سر هدایت و ارشاد مریدان و خلاق بوده است؟ یا اختلاف فکری و تاکتیکی در میان بوده است؟ کوچک‌ترین اشاره‌ای به این موارد و چرایی اختلافات حتی در منابع صفوی نیز نشده است. اینکه رویمر درباره جنید مدعی است که دلیل و قرآینی استوار دال بر اعتقادات شیعی او وجود دارد (رویمر، ۱۳۸۵: ۲۳۰)، از صحت لازم برخوردار نیست. رویمر با استناد به این فرضیه، اختلاف شیخ جعفر و جنید را مذهبی دانسته که شیخ جعفر سنی و جنید شیعه بوده است (همان، ۲۶۸). البته رویمر خواجه‌علی را نیز شیعه دانسته است (همان). حال چگونه خواجه‌علی شیعه و پسرش شیخ جعفر سنی و نوه‌اش جنید شیعه است؟ پس تکلیف پسر دیگر خواجه‌علی یعنی ابراهیم در این میان چیست؟ (ن.ک: ضمیمه ۱؛ شجرنامه خاندان صفوی از شیخ صفی تا شاه اسماعیل). بدین ترتیب، باید گفت ادعاهای پژوهشگرانی مانند رویمر اشکالات اساسی و غیرقابل اثبات دارد. این اختلاف هر منشأیی که داشته باشد، نمی‌تواند مذهبی و فکری باشد و هیچ دلیلی بر آن نیست. همچنین به هیچ‌وجه نمی‌توان ادعا کرد که جنید هنگام ترک اردبیل شیعه بوده است. این موضوع که در ایام حضور در آناتولی اعتقادات غالبانه یافت، خود مسئله دیگری است که طرح آن این پژوهش میسر نیست. هر چه که باشد، آن اعتقادات بیشتر تصنعی و به منظور یارگیری در میان قبایل غالی آناتولی بود. بر فرض صحت اینکه این دو نفر یکی شیعه و دیگری سنی بوده، آیا این مسئله به تنهایی می‌تواند این دو نفر را تا این حد برای یکدیگر غیرقابل تحمل سازد؟ برخلاف ادعای مستشرقان، تشیع و تسنن تا این حد در برابر هم نابردبار نبوده‌اند.

اختلاف شیخ جعفر و جنید و تبعات آن

چرایی و چگونگی خروج جنید از بقعه و خانقاه اردبیل و مهاجرت به دیار غربت، در پرده‌ای از ابهام قرار دارد، اما در این میان بدون شک شیخ جعفر نقش کلیدی داشت. احتمالاً دو موضوع باعث شد تا جنید موطن خود را ترک کند.

۱. نداشتن توانایی مقابله با عمویش شیخ جعفر؛ سومر هم بر این نکته تأکید کرده که ترک اردبیل از سوی جنید به سبب عدم توفیقش در برابر جعفر بوده است (سومر، ۱۳۸۰: ۲۲۴).

۲. موضوع دیگر که نباید نادیده انگاشت شخصیت ناآرام و جاه‌طلب جنید است که در کنار آن باید شخصیت جاه‌طلب و فعال شیخ جعفر را نیز به آن افزود. دیگر وقت آن گذشته بود که دو درویش در گلیمی بخسیند.

اینکه منابع صفوی و به تبع آنان محققان ادعا کرده‌اند که مخالفت و ترس دلهره‌آور جهان‌شاه از جنید باعث شد تا سلطان قراقویونلو حتی با تهدید به قتل و غارت اردبیل، جنید را مجبور به خروج از آن شهر کند، نباید جدی انگاشت (ن.ک: مجهول‌المؤلف، ۱۳۶۴: ۳۶-۳۷؛ امینی هروی، ۱۳۸۳: ۳۷؛ خواندمیر، ۱۳۶۲: ۴/۲۵؛ قزوینی، ۱۳۶۳: ۳۶۶؛ جناب‌دی، ۱۳۷۸: ۹۲؛ روملو، ۱۳۸۴: ۱/۲۰۱؛ قمی، ۱۳۵۹: ۱/۳۴-۳۵؛ زاهدی، ۱۳۴۳: ۶۷؛ غفاری قزوینی، ۱۳۴۳: ۲۶۱-۲۶۲؛ حسینی استرآبادی، ۱۳۶۶: ۲۵). درباره این موضوع محمدکاظم تبریزی نیز با لحنی داستانی به آن پرداخته است که با قراین تاریخی به هیچ‌وجه همخوانی ندارد؛ به گونه‌ای که جنید را حتی راهی دیار مصر هم کرده است (تبریزی، ۱۳۸۸: ۲۳۹-۲۴۰). پیداست با گذشت ایام موضوع با تحریف‌های خاصی همراه شده است. برای نمونه، امینی هروی مورخ متقدم صفوی نوشته است: «جهان‌شاه شمه‌ای از انتظام این سلک شنوده از زوال ملک خود توهم فرمودی، جهان‌شاه نخواست کار به محاربه کشد بلکه دستور داد تا او سفر کند و آن حضرت جانب دیاربکر را مطمح نظر ساخته» (امینی هروی، ۱۳۸۳: ۳۷). همان‌گونه که در ارجاع فوق نشان داده شد، بیشتر منابع صفوی بر مخالفت جهان‌شاه با جنید تأکید ورزیده‌اند، اما این امر به هیچ‌وجه دلیل بر تواتر آن نیست؛ زیرا مطالب این منابع بیشتر رونویسی از نوشته امینی هروی و به‌خصوص جهان‌گشای خاقان است. در رأس این منابع، مؤلف ناشناخته جهان‌گشای خاقان از مکاتبه تهدیدآمیز جهان‌شاه علیه جنید و همچنین جواب جنید به جهان‌شاه یاد کرده است که جهان‌شاه نگران پیشگویی منجمان مبنی بر ظهور حکومتی بود که در رکاب امام عصر (عج) خواهد بود؛ که به زعم آنها او همان جنید است. جنید نیز در پاسخ مدعی شده بود که فردی که قرار است ظهور کند او نیست، بلکه یکی از نوادگانش خواهد بود (مجهول‌المؤلف، ۱۳۶۴: ۳۶ به بعد). لحن داستانی، غیرمعتولانه و غیرتاریخی جهان‌گشای خاقان و منابع صفوی پیرو او

چنان واضح است که نیازی به توضیح نیست. البته چون نقش شیخ جعفر نیز در این میان قابل انکار نبود، بعضی از مورخان صفوی او و جهانشاه را در دشمنی با جنید متحد قلمداد کرده‌اند (قمی، ۱۳۵۹: ۳۴/۱؛ جنابدی، ۱۳۷۸: ۹۲).

عده‌ای از نویسندگان مانند سیوری هنگام یاد کردن از ابراهیم، جنید و حیدر صفوی هیچ لزومی ندیده‌اند که حتی اشاره‌ای -ولو به صورت کوتاه- به شیخ جعفر داشته باشند. آنها حتی بیشتر از منابع صفوی در نادیده انگاشتن شیخ جعفر اهتمام ورزیده‌اند (ن.ک: سیوری، ۱۳۶۳: ۱۴ به بعد). علت آن است که وجود شیخ جعفر و طرح نام او معضلی برای فرضیات آنهاست. درحالی که همین نویسندگان با جدیت ادعای منابع صفوی را راست پنداشته و تا حدی آن ادعاها را برجسته کرده‌اند. سیوری و رویمر با جدیتی خاص درباره دشمنی جهانشاه با جنید و نفی بلد او و همچنین همکاری اوزون‌حسن با جنید به دلیل دشمنی با جهانشاه چه سخن‌سرایی‌ها که نکرده‌اند (سیوری، ۱۳۶۳: ۱۴-۱۵؛ رویمر، ۱۳۸۵: ۲۲۰، ۲۳۳). رویمر همچنین جنید را یک قدرت نظامی بالقوه دانسته است (همان، ۲۶۹). جالب است که نویسنده‌ای با جانب‌داری خاصی که گویی جنید در جبهه حق قرار دارد، مقاله‌ای یک‌سویه و با زاویه‌سازی با عنوان «عنادورزی جهانشاه با شیخ جنید صفوی: دلیل سیاسی یا مذهبی» نوشته است که نشان از تأثیرپذیری شدید نویسندگان از منابع صفوی دارد (عادل، زمستان ۱۳۸۵: ۳۴-۳۹). هرچند این مقاله اهمیتی ندارد، نگارنده درصدد بود فضای توجه و پردازش به جنید را در میان نویسندگان امروز نشان دهد که چه جانب‌دارانه در صف جنید قرار گرفته‌اند. شیبی، مزاولی و دیگران نیز از کثرت مریدان جنید و قدرت متزاید او سخن‌ها گفته‌اند که موجب ترس جهانشاه شد تا حدی که مبادا تاج و تخت خود را از دست بدهد (شیبی، ۱۳۷۴: ۳۷۹-۳۸۰؛ مزاولی، ۱۳۶۸: ۱۶۰؛ زرین‌کوب، ۱۳۷۶: ۷۳؛ سیوری، ۱۳۶۳: ۱۵). برای مثال، مزاولی نوشته است: «جهانشاه در نتیجه قدرت متزاید جنید در اردبیل ترسید که تاج و تخت خود را از دست دهد» (مزاولی، ۱۳۶۸: ۱۶۰). گویا این نویسندگان قدرت جهانشاه را چندان جدی نگرفته‌اند یا اینکه چون از ابتدا سعی در برجسته‌سازی جریان صفوی داشته‌اند، ناگزیر تا آخر همان روند را - هرچند با آشفته‌گویی - ادامه داده‌اند. این نویسندگان با مبنا قرار دادن مطالعه و تحقیق خود بر *جهانگشای خاقان و عالم‌آرای صفوی* که فاقد اعتبار لازم، به‌خصوص درباره مناسبات صفویان اند، در تحلیل‌های خود دچار اشتباهات تحریف‌گونه شده‌اند؛ زیرا مبنای غلط، تحلیل غلط را در پی خواهد داشت. درباره تاریخ این مقطع از خاندان صفوی، بیشتر منابع صفوی خالی از تحریف و بزرگ‌نمایی و کوچک‌انگاری نیستند. بدین ترتیب، این ادعاها (از جمله قدرت جنید و ترس و بیم جهانشاه از وی) نمی‌تواند

درست باشد؛ زیرا به زعم همین محققان فعالیت طریقت صفوی در عصر ابراهیم به سطح پایین رسیده بود (ن.ک: مزاولی، ۱۳۶۸: ۱۳۰). همچنین شبی در ارزیابی خود از اقدامات و فعالیت ابراهیم براساس ذهنیت وجود جنبش و نهضت صفوی، به شکل کلیشه‌ای و تکراری چنین نوشته است: «پیداست که قدرت شاهرخ و منکوب شدن جنبش‌های صوفیانه در زمان وی و ناتوانی آشکار ابراهیم، باز هم جنبش صفویان را تا فرصتی دیگر به تأخیر انداخت (شبی، ۱۳۷۴: ۳۷۹). او که براساس ذهنیت خود وظایف و نقش‌هایی برای ابراهیم تعریف کرده، وقتی که دید هیچ یک از آنها جامه عمل نپوشید، نوشته است: «چنین می‌نماید که ابراهیم آن مایه نیروی شخصیت و هوش و دانش را نداشت که شایستگی تحمل بار سنگین چنان مسئولیت بزرگی را داشته باشد» (شبی، همان‌جا). در واقع، تفسیر صریح گفته شبی آن است که ابراهیم شخصیتی بسیار ناتوان و بی‌کفایت بوده است. حال اگر بیماری او را هم در نظر بگیریم، چگونه خواهد شد؟ چرا خواجه‌علی با مسئولیت‌پذیری بیشتر رهبری آن را برعهده شیخ جعفر نگذاشت که شخصیتی نیرومند، مشهور و صاحب دانش بود؟! مزاولی این بار با احتیاط صورت مسئله را کمی تغییر داده و نوشته است که در روزگار ابراهیم اتفاق مهمی رخ نداد و چنین می‌نماید که فعالیت طریقت اردبیل در حد بسیار پایین خود قرار داشت (مزاولی، ۱۳۶۸: ۱۳۰). بدین ترتیب، این محققان با تلاش بسیار نیز نتوانسته‌اند فعالیت و اقدامی مشخص را برای ابراهیم برشمارند. حال با این وضعیت و با توجه به تاریخ مرگ ابراهیم (۸۵۱م) و خروج جنید (احتمالاً سال ۸۵۳) از اردبیل که تقریباً فرصت و مجال چندانی نبود، چگونه جنید در مدت کوتاهی (حدوداً یک سال) توانست تا آن حد پیشرفت کند که جهان‌شاه را نگران سازد؟ با توجه به آن سابقه کار پدرش ابراهیم و با وجود شیخ جعفر، جنید با چه ترفندی چنان صاحب قدرت و نفودی شد که جهان‌شاه را تا آن حد نگران کرد که درصدد تخریب اردبیل برآید؟ هرچند قابل یادآوری است که جهان‌شاه در آن ایام با مشکل خاصی مواجه نبود؛ زیرا شاهرخ تیموری درگذشته بود و با وضعیت پیش‌آمده او از موقعیت بسیار مناسبی برخوردار بود و لزومی نداشت که از امثال جنید بترسد و تا آن حد دچار اضطراب شود که تهدید به خرابی اردبیل کند. علاوه بر آن، در این ایام خاندان «جاگیرلوها» بر اردبیل حکومت داشتند و شهر در اختیار جنید و امثال او نبود تا جهان‌شاه دچار دغدغه دلهره‌آوری شود.^۱ از طرفی، این ادعاها تنها توسط منابع صفوی مطرح شده است، نه منابع مستقل از آنها. روزبهان خنجی بدون کوچک‌ترین اشاره به جهان‌شاه، درباره خروج جنید از اردبیل نوشته است: «بنا بر اقتضای بعضی

۱. برای اطلاع از ترس دلهره‌آور و وحشتناک جهان‌شاه از جنید بنگرید به: مجهول‌المؤلف، ۱۳۶۳، صص ۲۶-۲۹؛ و یا تعدادی از منابع پیش‌گفته نظیر فتوحات امینی هروی و جهانگشای خاقان.

اسباب اختیار سفر و اغتراب نمود» (خنجی، ۱۳۷۹: ۲۸۹). بعید است که روزبهان خنجی که بیشترین اطلاعات را از جنید به دست داده، در صورت وقوع چنین مواردی، دست کم اشاره‌ای به آن نکرده باشد. در تأیید موارد فوق باید گفت که عاشق پاشازاده نیز به صراحت خروج جنید از اردبیل را به خاطر قهر با عمویش شیخ جعفر نوشته است «اردبیلدن عمیسینه کوسدی» (عاشق پاشازاده، ۱۳۳۲ق: ۲۶۴). از این نظر درست است؛ زیرا حرکت جنید باید نوعی قهر بوده باشد. این در حالی است که اثر عاشق پاشازاده (۱۴۰۰-۱۴۸۴) یکی از متقدم‌ترین و مشروح‌ترین اطلاعات را درباره جنید به‌خصوص در آناتولی دارد (Shukurov, 1993: pp 129-130). جنید با وجود شیخ جعفر، پس از یک دهه به اردبیل بازگشت که نشان از آن دارد که این دو با وجود ناخرسندی عمیق، آشکارا در برابر هم قرار نگرفتند.

اصولاً در این ایام جنید چندان اهمیتی نداشت که مایه هراس حاکم مقتدری چون جهانشاه شود، اما بی‌شک رابطه حسنه شیخ جعفر با دستگاه جهانشاه به گونه‌ای بود که جنید نتواند در برابر عموی مقتدر و مشهورش کاری از پیش ببرد. شاید مناسبات خوب شیخ جعفر با جهانشاه، ناخودآگاه جنید ناراضی را ناامید ساخته بود. پس آنچه که باعث شد تا جنید اردبیل را ترک کند، نه جهانشاه، بلکه اختلاف خانوادگی بود و چون جنید از پس حریف مقتدری چون عمویش بر نمی‌آمد، مجبور به رها کردن موطن خود شد. دوباره تأکید می‌شود که هیچ معلوم نیست که به واقع جنید به جانشینی ابراهیم انتخاب شده باشد؛ این ادعای منابع صفوی است. آنچه در این مقطع اهمیت دارد این است که شیخ جعفر متولی بقیعه، املاک و سایر موارد خاندان صفوی بود. حتی بعضی منابع او را قیم جنید نیز دانسته‌اند (غفاری قزوینی، ۱۳۴۳: ۲۶۱؛ قمی، ۱۳۵۹: ۳۴/۱). از طرفی، جنید پس از گشت‌وگذار حدوداً ده‌ساله در آناتولی و دربار اوزون‌حسن، دوباره به اردبیل بازگشت. به راستی! اگر جهانشاه او را تبعید و نفی بلد کرده بود، چگونه به سهولت اجازه بازگشت به وی را داده بود؟! درحالی‌که اکنون علاوه بر مشکل غیرقابل حل قبلی یعنی همان ترس وحشتناک پیشین جهانشاه از وی، مشکل دیگری یعنی دامادی اوزون‌حسن نیز به آن افزوده شده بود. به نظر چنین فرایندی نه منطقی است و نه پذیرفتنی. هرچند باید تأکید کرد که براساس گزارش برخی منابع صفوی مانند *تاریخ عالم‌آرای صفوی*، جهانشاه همچنان بر دشمنی پیشین خود با جنید مصمم بود و لشکریانی برای مقابله با جنید فرستاد و جنید نیز مجبور به ترک دوباره اردبیل شد و با بیست‌هزار مرید به شروان روی نهاد (مجهول‌المؤلف، ۱۳۶۳: ۲۹)؛ که اغراق در آن به وضوح چشمگیر است.

در راستای مطالب پیشین، مؤلفان منابع عصر صفوی از جمله غفاری قزوینی مدعی‌اند که به حکم الاقارب کالعقارب، جهانشاه به حکم عداوت با اوزون‌حسن و به تلافی ازدواج او با

خواهر اوزون‌حسن، با شیخ جعفر وصلت خانودگی برقرار کرد (همان، ۲۶۲). ادعای غفاری وارونه‌نویسی است. ادعای این مورخ صفوی آن است که جهان‌شاه در حال رقابت با اوزون‌حسن و جنید بوده است. درحالی‌که برخلاف این ادعا، وصلت دختر جهان‌شاه با پسر شیخ جعفر مدت‌ها قبل از آن انجام یافته بود و روملو به صراحت نوشته است که وصلت قاسم فرزند شیخ جعفر با یکی از دختران جهان‌شاه قبل از خروج جنید از اردبیل بوده است (روملو، ۱۳۸۴: ۶۰۱/۲). بدین ترتیب، نباید اختلاف خانوادگی صفویان و یا وصلت‌های معمولی را به دو ورودگاه بزرگ‌تر ترکمانان قراقویونلو و آق‌قویونلو کشاند و تفسیر کرد؛ موضوعی که بسیار مورد پسند و مقبول محققان معاصر است تا سابقه سیاسی خاندان صفوی را با همان شدت نشان دهند.

از طرفی، نقش شیخ جعفر در قتل جنید نیز قرینه دیگری است که مسبب خروج جنید از اردبیل است. منابع مدعی‌اند که جنید چون به اردوکشی علیه شروانیان دست زد و جان نیز بر سر آن نهاد، همین شیخ جعفر طی نامه‌ای به خلیل سلطان شروانشاه، برادرزاده‌اش یعنی جنید را فردی یاغی و نافرمان نامید. روملو نوشته است: «مقارن این حال نامه از شیخ جعفر به شروانشاه رسید. مضمون آنکه جمعی از مریدان خاندان ولایت و معتقدان دودمان کرامت مسلوک داشته، حال آنکه شیخ جنید در این معنی کاذب است و خلافت و ارشاد او غیرواقع. اولی آن است که در دفع او کوشند» (روملو، ۱۳۸۴: ۶۰۳/۲).

شیخ جعفر و حیدر

پس از استیلاي اوزون‌حسن بر جهان‌شاه و تسلط بر آذربایجان و سایر مناطق، شیخ جعفر با طلب شفاعت از بعضی مقصران، دوستی خود با اوزون‌حسن را نشان داد. البته در این ایام جنید به قتل رسیده بود و اوزون‌حسن فرزند او حیدر را به اردبیل آورد. شیخ جعفر حتماً با ناخرسندی، اما به احترام و یا ترس از اوزون‌حسن، نوه برادر را که خواهرزاده سلطان جدید بود، پذیرفت؛ هرچند که شیخ جعفر همچنان مصدر امور بود و حیدر طفلی بیش نبود. گویا شیخ جعفر در آموزش حیدر چندان دقت و اهتمامی مبذول نمی‌داشت و به او دانش ستاره‌شناسی می‌آموخت (هیئتس، ۱۳۶۲: ۸۷؛ رویمر، ۱۳۸۵: ۲۷۵) تا شاید او را سرگرم کند. به نظر می‌رسد اوزون‌حسن چندان از حضور حیدر در دربار و دستگاه خود خرسند نبود و آن را به شیخ جعفر سپرده بود. درحالی‌که اوزون‌حسن می‌دانست شیخ جعفر با پدر همین حیدر اختلاف داشت. این رویکرد اوزون‌حسن در قبال خواهرزاده‌اش که او را به دشمن پدری حیدر یعنی شیخ جعفر سپرد، چه توضیح و تفسیری را برمی‌تابد؟! نگارنده بر این باور است که

این فقط می‌تواند همان معنا را داشته باشد که او چندان دلخوشی از حیدر نیز نداشته و خواسته است که از مزاحمت او رهایی یابد. این برداشت دقیقاً خلاف ادعاهای برخی کسانی است که تا آنجا پیش رفته‌اند که اوزون‌حسن درصدد ایجاد و زمینه‌سازی حاکمیت برای حیدر بوده است (شیبی، ۱۳۷۴: ۳۷۹) و در برداشتی شبیه به آن، در منبعی کهن‌تر از علاقه شدید اوزون‌حسن به حیدر یاد شده است (ن.ک: اسپناچی پاشازاده، ۱۳۷۹: ۲۹-۳۰)؛ که به نظر درست نیست.

به هر حال، تا روزگاری که شیخ جعفر (متوفای تقریبی حوالی سال ۸۷۵) در قید حیات بود، نه تنها نقش قیمومیت حیدر را برعهده داشت، بلکه تولیت بقعه با او بود و حیدر با وجود او نمی‌توانست نقشی ایفا کند. از آنجا که تاریخ وفات شیخ جعفر به صورت دقیق مشخص نیست، سالشمار این تسلط تحکمانه و قیمومیت به دست نمی‌آید. همچنین نمی‌توان مناسبات آن دو را تبیین کرد. البته شیخ جعفر با وجود ناخرسندی، او را پذیرفت و حیدر نیز در این ایام نباید بسان دوره‌های بعدی کر و فری داشته باشد.

منابعی چون *دون ژوان/ ایرانی* تأکید فراوانی بر آگاهی‌های حیدر از نجوم دارند (بیات، ۱۳۳۸: ۱۳۶، ۱۴۰)؛ هرچند که باید آن را اغراق‌آمیز دانست. رویمر نیز نوشته است: «به نظر می‌رسد جعفر با اکراه نوه برادر خود را در اردبیل پذیرفت و تحمل کرده باشد. ظاهراً رئیس فاضل طریقت از کوشش برای جبران آموزش دینی حیدر که در (شهر) آمد مورد غفلت واقع شده بود و یا حداقل از اصلاح وی تعمداً احتراز کرد» (رویمر، ۱۳۸۵: ۲۷۵). چرا باید تصور کرد که آموزش حیدر در دربار شهر آمد مورد غفلت قرار گرفته بود؟ مگر وی آن همه مورد علاقه دایی‌اش اوزون‌حسن نبود؟! این پرسش را باید رویمر خود پاسخ دهد. البته این جمله هیچ مفهوم دیگری ندارد، جز آنکه اوزون‌حسن چندان دل‌خوشی از حیدر نداشت. حال شاید سؤال شود که چرا اوزون‌حسن دختر خود را به عقد ازدواج حیدر درآورد؟ این سؤال می‌تواند ده‌ها پاسخ درون‌خانوادگی و مناسبتی داشته باشد و پذیرفتن دامادی همیشه دلیل بر علاقه‌مندی نیست.

با این حال، در میان مؤلفان منابع صفوی حسن‌بیگ روملو گوشه‌ای از مناسبات نه‌چندان دوستانه شیخ جعفر و حیدر را بیان کرده و نوشته است: «شیخ جعفر دانست که روز به روز ترقیات کلی آن حضرت (حیدر) را حاصل خواهد شد، بنا بر آن، آثار عجب و سرکشی و غرور و بی‌روشی در نهادش متمکن گشته. سلطان حیدر بالضروره ابواب دخول و خروج را مسدود ساخت» (روملو، ۱۳۸۴: ۸۵۹/۲). از بیان روملو استنباط می‌شود که شیخ جعفر تسلط کاملی بر حیدر داشته و بدون اجازه او هیچ امری برای حیدر مسیر نبوده است. اگر ادعای

۱۲۰ / شیخ جعفر صفوی: شخصیتی مشهور، اما گمنام در سنت صفویان / علی سالاری شادی

روملو درست باشد، همچنان تأییدی بر نظر نویسنده این مقاله است که اوزون حسن دل خوشی از حیدر نداشت و تا حدی او را برای کنترل و اسارت، به شیخ جعفر سپرده بود. ناگفته پیداست که اوزون حسن نیز در این میان وقتی به شرایط خفت بار حیدر نمی‌نهاد. بدین سان به نظر می‌رسد که وجود شیخ جعفر برای اوزون حسن نعمتی بود تا از شر وجود حیدر در دربار آسوده شود.

در مجموع، منابع صفوی با لحن نامساعدی از شیخ جعفر یاد کرده‌اند و مؤلفان آنها سخت طرفدار جنید و به تبع آن دشمن جعفر می‌باشند و او را مصداق ضرب‌المثل «الاقارب کالعقارب» دانسته‌اند و گاهی نیز تعبیر «مصحف غم» را درباره او به کار برده‌اند (غفاری قزوینی، ۱۳۴۳: ۲۶۱؛ جنابدی، ۱۳۷۸: ۹۲). از این جهت در سنت صفویان او جایگاهی ندارد و با ناخرسندی تمام از وی یاد کرده‌اند. با تشکیل حاکمیت صفوی، بعضی از فرزندان و نوادگان شیخ جعفر متواری شدند. ابن کربلایی از یکی از نوادگان شیخ جعفر به نام خواجه ملا علی فرزند قاسم بن جعفر نام برده است که در عثمانی در سال ۹۲۷ق. در گذشت (ابن کربلایی، ۱۳۸۳: ۲۱۶/۱). همچنین در حاکمیت صفوی خبری از فرزندان، نوادگان و نسل شیخ جعفر نیست؛ هرچند فرزندان متعددی داشت.

نتیجه‌گیری

در میان اعضای خاندان صفوی قبل از حاکمیت، شیخ جعفر صفوی فرزند خواجه علی و عموی جنید، شخصیتی مشهور و تا حدی مقبول همگان بود و با حاکمیت‌های متعدد و حتی متخاصم قراقویونلو، آق‌قویونلو و تیموریان مناسبات شخصی و حسنه داشت. علاوه بر آن، صاحب فضل و کمال و از علم و دانش بالایی برخوردار بود و لقب شیخ‌الاسلام اعظم را داشت. منابع ترکمانی و تیموری بارها از او یاد کرده‌اند. با این حال، این شیخ تا حدودی پرآوازه، به همان نسبت مورد نفرت و تحقیر منابع و سنت خاندان صفوی، به خصوص پس از حاکمیت قرار گرفته است. علت این رویکرد نفرت‌آمیز و کینه‌توازه آن است که او با جانشینی ادعایی درون‌خاندانی صفوی مخالفت ورزیده و حاضر به پذیرش جانشینی جنید نشده بود؛ هرچند منابع صفوی آن را با اجمال و ابهام فراوان آورده‌اند که خالی از تناقض و تردید نیست. با این حال، با وجود نقش قاطع او در نفی بلد و خروج جنید از اردبیل و همچنین قتل او، منابع و سنت خاندان صفوی خروج جنید از اردبیل را نه منتسب به شیخ جعفر، بلکه در ارتباط با جهان‌شاه و به دستور آکید او دانسته‌اند تا با اغراق فراوان جایگاه خاصی را برای جنید به دست دهند.

منابع و مأخذ

- زاهدی، ابن ابدال (۱۳۴۳)، *سلسله النسب صفوی*، برلین: چاپخانه ایران شهر.
- ابن کربلایی، حافظ حسین (۱۳۸۳)، *روضات الجنان و جنات الجنان*، با مقدمه و تصحیح جعفر سلطان القزایی، به سعی و اهتمام محمدامین سلطان القزایی، ج ۱، تبریز: انتشارات ستوده.
- ابوبکر طهرانی (۱۳۵۶)، *کتاب دیاربکریه*، به تصحیح و اهتمام نجاتی لوغال و فاروق سومر، تهران: انتشارات طهوری.
- بیات، اروج بیگ (۱۳۳۸)، *دون ژوان ایرانی*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: بنگاه و ترجمه نشر کتاب.
- اسپناقچی پاشازاده، محمد عارف (۱۳۷۹)، *تاریخ الاسلام بین الخواص و العوام*، به کوشش رسول جعفریان، قم: دلیل.
- امینی هروی، امیر صدرالدین (۱۳۸۳)، *فتوحات شاهمی*، تصحیح و توضیح محمدرضا نصیری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- تبریزی، محمد کاظم بن محمد (۱۳۸۸)، *منظر الاولیاء (در مزارات تبریز و حومه)*، تصحیح میرهاشم محدث، تهران: انتشارات کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- جنابدی، میرزا بیگ (۱۳۷۸)، *روضه الصفویه*، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: انتشارات موقوفات افشار.
- حسینی استرآبادی، سید حسن (۱۳۶۶)، *از شیخ صفی تا شاه صفی (تاریخ سلطانی)*، به اهتمام احسان اشراقی، تهران: علمی.
- خنجی اصفهانی، روزبهان (۱۳۷۹)، *تاریخ عالم‌آرای امینی*، به کوشش مسعود شرقی، تهران: انتشارات خانواده.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین (۱۳۶۲)، *تاریخ حبیب السیر*، زیر نظر دکتر دبیر سیاقی، ج ۴، تهران: کتابفروشی خیام.
- روملو، حسن بیگ (۱۳۸۴)، *احسن التواریخ*، تصحیح و تحشیه دکتر عبدالحسین نوایی، ج ۲، تهران: اساطیر.
- رویمر، هانس روبرت (۱۳۸۵)، *ایران در راه عصر جدید*، ترجمه آذر آهنچی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۶)، *جستجو در تصوف ایران*، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- سومر، فاروق (۱۳۸۰)، *اغوزها (ترکمن)*، ترجمه آنا دردی عنصری، تهران: انتشارات حاج طلائی.
- سیوری، راجر (۱۳۶۳)، *ایران عصر صفوی*، ترجمه احمد صبا، تهران: کتاب تهران.
- شاملو، ولی‌قلی (۱۳۷۱)، *قصص الخاقانی*، تصحیح سید حسن سادات‌ناصری، ج ۱، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- شبیبی، کامل مصطفی (۱۳۷۴)، *تشیع و تصوف*، ترجمه علی‌رضا قراگوزلو، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- عادل، پرویز (زمستان ۱۳۸۵)، «*عنادورزی جهان‌شاه با شیخ جنید صفوی: دلیل سیاسی یا مذهبی*»،

۱۲۲ / شیخ جعفر صفوی: شخصیتی مشهور، اما گمنام در سنت صفویان / علی سالاری شادی

آموزش تاریخ، دوره هفتم، شماره سوم، صص ۳۴-۳۹.

- عاشق پاشازاده، احمد بن یحیی (۱۳۳۲ق)، *تواریخ آل عثمان*، استانبول: مطبعة عامره.
- غفاری قزوینی، احمد (۱۳۴۳)، *تاریخ جهان آرا*، با مقدمه حسن نراقی، تهران: کتابفروشی حافظ.
- قزوینی، یحیی ابن عبدالطیف (۱۳۶۳)، *لب التواریخ*، تهران: انتشارات گویا.
- قمی، قاضی احمد (۱۳۵۹)، *خلاصه التواریخ*، تصحیح احسان اشراقی، ج ۱، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- مجهول المؤلف (۱۳۶۴)، *جهانگشای خاقان*، مقدمه الله دتا مضطر، اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- مجهول المؤلف (۱۳۶۳)، *تاریخ عالم آرای صفوی*، به کوشش یدالله شکری، تهران: انتشارات اطلاعات.
- مزاولی، میشل (۱۳۶۸)، *پیدایش دولت صفوی*، ترجمه یعقوب آژند، تهران: نشر گستره.
- هیئتس، والتر (۱۳۶۲)، *تشکیل دولت ملی در ایران*، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران: انتشارات خوارزمی.

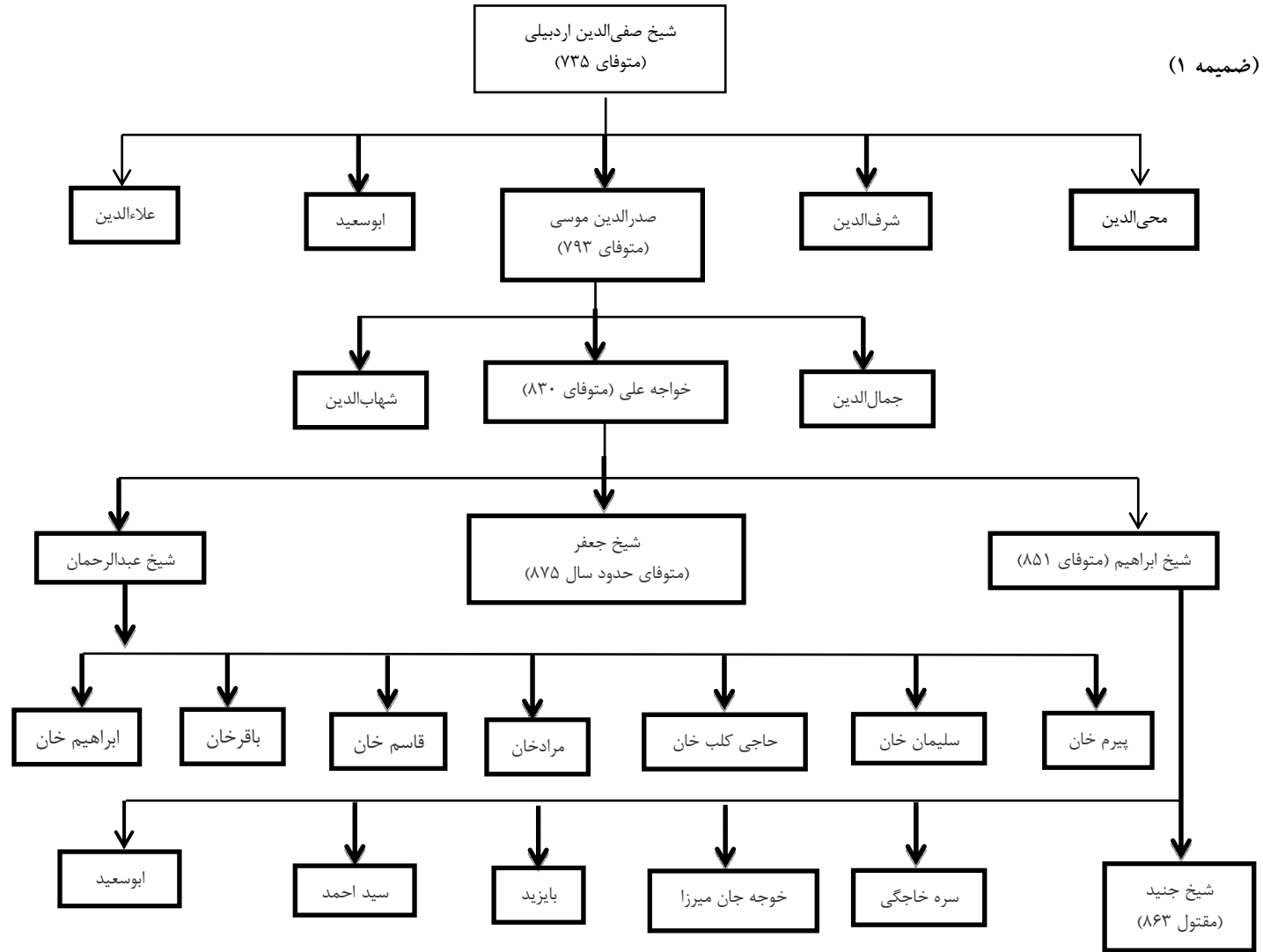
- Shukurov, Rustam (1993), "The campaign of *Shaykh Djunayd* Safawi against Trebizond (1456 AD/860 H)", *BMGS*, 17, pp127-140.

List of sources with English handwriting

- Abu Bakr Tehrānī (1356 Š.), *Ketāb-e Dīārbakīā*, edited by Nejātī Loḡāl, Fārūq Sūmer, Tehran: Tahūrī. [In Persian]
- Amīnī Heravī, Amīr Šadr al-Dīn (1383 Š.), *Fotūhāt-e Šāhī*, edited by Mohammad Rezā Našrī, Tehran: Anjoman-e Ātār va Mafāker-e Farhangī. [In Persian]
- Jonābedī, Mīrzā Beyg Hasan (1378 Š.), *Roza al-Šafavīya*, Edited by Ğolāmrezā Tabātabāī Maid, Tehran: Bonvād-e Moqofāt-e Doktor Mahmud Afšār. [In Persian]
- ‘Adel, Parvīz (1385), “Enādvārzi-e Jahānšāh bā Šayk Jonayd Sīāsī va yā Mazhabī,” *‘Āmūzeš-e Tārīk*, 7 Series, No. 3, pp. 34-39. [In Persian]
- *‘Ālamārā-ye Šafavī* (1363 Š.), edited by Yadallah Šokrī, Tehran: Eṭelā’āt. [In Persian]
- ‘Āšīq Pāšāzāda (1332), *Tavārīk-e Āl-e Otmān*, Istanbul: Maṭba’a ‘Āmara.
- Espanāqī Pāšāzāda, Mohammad ‘Aref (1379 Š.), *Tārīk al-Eslām bejn al-Ķāš va al-‘Ām*, edited by Rasūl Jafarīān, Qum: Rah-e Dalīl. Ibn Abdāl Zāhedī, (1343 Š.), Selsela al-Nasab, Berlin: Čāpkāna Irānšahr.
- Ğafārī Qazvīnī, Ahmad (1343 Š.), *Tārīk-e Jahānārā*, edited by Hasan Narāqī, Tehran: Hāfez. [In Persian]
- Hosseīnī Estarābādī, Hasan b. Mortazā (1366 Š.), *Az Šeyk Šaft tā Šāh Šaft*, Edited by Ehsān Ešrāqī, Tehran: ‘Elmī. [In Persian]
- Ibn Karbalāī, (1383 Š.), *Rožāt al-Jannān va Jannāt al-Janān*, Edited by Jafar Soltān al-Qarāī and Mohammad Amīn Soltān al-Qarāī, Tabriz: Sodūda. [In Persian]
- *Jahāngošā-ye kākān* (1364 Š.), edited by Allāh Dā Možtar, Islambad: Markaz-e Taḥqīqāt-e Fārsī-e Irān va Pākeštān. [In Persian]
- Ķāndmīr (1362 Š.), *Tārīk-e Ḥabīb al-Siyar*, edited by Dabīrsīāqī, Tehran: Ḷayyām. [In Persian]
- Moḥammad Kāzem b. Moḥammad Tabrīzī (Asrār ‘Alī Šāh) (1388 Š.), *Manzar al-Ulīā (dar Mazarāt va Hūma)*, edited by Mīr Hāšem Moḥadet, Tehran: Ketābkāna, Moza va Markaz-e Asnād-e Majles-e Šorāye Eslāmī. [In Persian]
- Rūmlū, Hasan Beyg (1384 Š.), *Aḥsan al-Tavārīk*, edited by ‘Abulhossein Navāī, Tehran: Asāīr. [In Persian]
- Rūzbehān Ḷonjī Ešfahānī (1379 Š.), *Tārīk-e ‘Ālam Ārā-ye Amīnī*, edited by Mas’ūd Šarqī, Tehran: Ḷānevāda. [In Persian]
- Sūmer Fārūq (1380 Š.), *Oğūz-hā (Türkman)*, translated by Ānādardī ‘Onšorī, Tehran: HāḶ Talāī. [In Persian]
- Sūmer Fārūq (1967), *Oğuzlar (Türkmenler) Tarihleri-Bov Teskilatı-Destanları*. Ankara.
- Ševbī. Kāmel Mostafā (1374 Š.), *Taşay’o va Tašavvof*, translated by ‘Alī Rezā Qarāgozlū, Tehran: Amīr Kabīr. [In Persian]
- Qumī, Qāzī Aḥmad (1359 Š.), *Ḷulāša al-Tavārīk*, Edited by Ehsān Ešrāqī, Tehrah: Dānešgāh-e Tehrān. [In Persian]
- Valī Qulī Šāmlu (1371 Š.), *Qešaš al-kākānī*, edited by Sayed Ḷasan Sādāt Našerī, Tehran: Vezārat-e Farhang va Eršād-e Eslāmī. [In Persian]
- Zarrīnkūb, Abdulhossein (1376 Š.), *Josteju dar Tašavvof-e Irān*, Tehran: Amīr Kabīr. [In Persian]

References in English and German

- Hinz, Walter (1936), *Irans Aufstieg zum Nationalstaat im fünfzehnten Jahrhundert*. Berlin: De Gruyter.
- Mazzaoui, Michel M. (1972), *The Origins of the Šafavids; Šī’ism, Šūfism, and the Ğulāt*, Wiesbaden, F. Steiner.
- Roemer, Hans Robert (1989), *Persien auf dem Weg in die Neuzeit: iranische Geschichte von 1350 – 1750*, Stuttgart: Steiner.
- Savory, R. M. (1980) *Iran under the Safavids*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Shukurov, Rustam (1993) “The campaign of *Shaykh Djunayd* Safawi against Trebizond (1456 AD/860 H)”, *BMGS*, 17, pp. 127-140.
- Urūj Beyg (2003), *Don Juan of Persia: A Shi’ah Catholic*. Translated by G. Le Strange, London: Harper & Brothers.



Sheikh Jafar Safavi, a Famous but Unknown Person in the Safavid Tradition^{1,2}

Ali Salari Shadi³

Received: 24/7/2019
Received: 22/02/2020

Abstract

In general, in the tradition of the Safavid dynasty and sovereignty, many former members of this family, who were known as the Safavid Mashayekh, from Sheikh Safi to Shah Ismail, were treated with considerable respect and they had a semi-sacred position. However, among the members of this family, Sheikh Jafar Safavi, the son of Khajeh Ali, had a special, unique, and distinct situation. This member of the Safavid family not only had discarded from all Safavid historical-narrative and dynastic-governmental traditions but was clearly referred resentfully. Although, this Safavid sheikh has been highly considered by contemporary governments and he has been particularly respected. Moreover, he is referred in a very favorable and respectful tone in contemporary Timurid and Turkmen historical sources. Therefore, there is a special contradiction in this matter. Safavid literary and historical sources have described this hostile standing against him with great ambiguity and exaggeration. They pointed out the opposition of Sheikh Jafar to the succession of Junayd. The sources also discussed the role of Jahanshah Qaraqviyunlu in this matter with special partiality to the extent that Junayd's departure from Ardabil has been attributed to him. Considering these contradictions and ambiguities, does the claim of Safavid sources and traditions about the succession and legitimacy of Junayd have a basis in reality? Has Sheikh Jafar really committed deconstructive acts in the Safavid family? Hence, this article aims to study the status and position of this Safavid sheikh as well as the reasons and the ways of his confrontation with Junayd and the associated consequences.

Keywords: The Safavids, Sheikh Jafar, Junayd, Jahanshah, Ozon Hassan, Haidar Safavi.

1. DOI: 10.22051/HII.2020.26951.2040.

2. This article is extracted from the research in Humanities and Cultural Studies Institute entitled as "Reading out the contradictions and ambiguities about the status and succession of the Safavid dynasty from Khajeh Ali to Shah Ismail (with emphasis on criticizing the claims of historians and apostates about the way and movement of Safavid)".

3. Associate Professor, Department of History, Urmia University; A.salarishadi@urmia.ac.ir.
Print ISSN: 2008-885X/Online ISSN:2538-3493

